شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال هفدهم
۲۵ مرداد ۱۴۰۵
۳ ربیع الاول ۱۴۴۸
شماره ۴۸۳۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹


اوقات شرعی مشهد

| | | | |
|---|---|---|---|
| اذان ظهر ۱۱:۳۵:۵۰ | غروب آفتاب ۱۸:۲۱:۱۳ | اذان مغرب ۱۸:۴۰:۲۸ | |
| نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۳۳ | اذان صبح فردا ۰۳:۱۷:۵۳ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۰:۲۸ | |

کارتون شهر

رضا جنگی

**وقتی تورم هست، دخل و خرج مردم میزان نیست.**

گنجشک و سنگ

## تلفنچی خط های موازی

علی موسی زاده
نویسنده

این چیزی که قرار است حرفش را بزنم آن ور عتیقه بودن است. الان شاید کسی باور نکند که یک زمانی ما راه می افتادیم می رفتیم دم شهرک که زنگ بزنیم به یک شهر دیگر. مردم اصلا تلفن نداشتند توی خانه ها. یک چیزی بود به اسم «تلفن راه دور» یا «تلفن بین شهری». یک مغازه بود که بخش بخش کرده بودند؛ یک چیزی توی مایه های اتاق پروهای متعدد و چسبیده به هم که توی هرکدام یک تلفن به دیوار پیچ شده بود. تازه! همینی که می‌گویم، خودش نسخه پیشرفته ای از یک پدیده زاغارت و داغان دیگر بود. برای من این تکنولوژی عقب مانده چیزی مثل بندناف بود که وصلم می‌کرد به مادرم. یادم هست پدرم یک جنگولک بازی جدیدی درآورده بود و مادرم با دوتا بچه دیگرش به قهر رفته بود خرمشهر؛ جنگ پدر و مادرم را آورده بود مشهد و جنگ بین خودشان مادرم را برگردانده بود خرمشهر. پدرم سر سفره دونفره من و خودش می نشست و مدام هوف می کشید و می گفت برو زنگ بزن بهشان و ببین دارند چه کار می‌کنند. یک اسکناس می گذاشت کف دستم، من به دو می رفتم دم شهرک، دفتر تلفن راه دور، منتظر می ماندم یکی از باجه ها خالی شود. تلفن را برمی داشتم زنگ می زدم به مادرم و تا جایی که جا داشت از پدرم بد می‌گفتم.

بعد برمی‌گشتم و برایش تعریف می‌کردم که حالشان خوب است و حالاحالاها قصد ندارند برگردند. پدرم هم یک حرکت سینماتیک از خودش درمی آورد و به روزگار لعنت می فرستاد. باقی پولش را هم نمی‌گرفت و باز می رفت تا روز بعد که دوباره همین سریال را تکرار کند و دور باطلی را طی کنیم که تمامی نداشت. خودش هیچ وقت تلفن نمی زد. همیشه من را می فرستاد. من توی باجه سعی می‌کردم طوری حرف بزنم که صدایم را باجه کناری نشنود. چون صداها مثل هوم هوم کردن های مبهم آنجا می پیچید. خدا می داند که متصدی دفتر، چه ها که نشنیده بود و در جریان چه اسرار و قصه هایی که قرار نگرفته بود. کاش الان او بود که ماجراهای شهرک را برایتان تعریف می کرد نه من. من توی باجه می ایستادم و بین مکالمه هایمان سکوت های طولانی پیش می آمد چون همه حرف ها را همان روزهای اول و دوم زده بودیم و چیز جدیدی نمانده بود. تهش این بود که رفته بودند خانه فلان فامیل یا بهمان جای دیدنی. من می ایستادم و عین خیالم نبود که زمان مثل موریانه دارد اسکناس پدرم را می خورد. سعی می‌کردم از صداهای باجه کناری سردربیاورم ولی نمی دانم چرا نمی شد. فقط لحن صدا را دریافت می‌کردم؛ چیزی شبیه زنجموره یا جروبحث یا گفته های مهرآمیز ولی خود کلمه ها را نمی فهمیدم. از آن طرف هم با کلمه «دیگه چه خبر؟» زمان بیشتری می خریدم. ولی هیچ نشد که از تلفن های دیگر چیزی بفهمم. حالا که همه این ها ورافتاده و مادر و پدرم هرکدام یک گوشی دارند و توی یک خانه زندگی می کنند، ولی وقتی می روم بهشان سر بزنم، دوباره همان حس گیرافتادن وسط سکوت های یک مکالمه را دارم، با این فرق که از باجه کناری هیچ صدایی نمی آید. هرچه گوش می چسبانم، چشم می کشم می بینم حرفی برای گفتن به هم ندارند. مثل دوتا خط موازی شده اند که تا انتهای افق ادامه دارند.

**برای همه کابل ها و سیم هایی که توی آسمان اند و نمی دانیم چی را به چی وصل می‌کنند.**

اول شخص

# تصویرگر دشت های باز و افق های بی حادثه

## یادی از جلال شباهنگی، گرافیست، نقاش و مجسمه ساز معاصر ایران، هم‌زمان با سالروز درگذشتش

مریم شیعه| چشم هایش بسته است. رنگی در کار نیست. نه سبزی تپه هایی که با یک خط نرم از دل زمین بالا می آیند، نه آبی آسمان های عمیق، نه سرخی و زردی گل هایی که سال ها روی بوم نشانده است. ۴۸ ساعت قبل، ناگهان از هوش رفت و کسی نمی داند، کی و چطور به هوش خواهد آمد. روی تخت افتاده است و برخلاف نقاشی هایش، نه مرز دارد و نه افقی. ریه هایش از بوی تند حلال ها و رنگ های تند و تیز آسیب دیده است. وقتی از کما بیرون می آید، دکترها می‌گویند اجازه کار کردن ندارد. رنگ ها و موادی که سال ها جهان او را ساخته اند، جسمش را به بند کشیده اند و باید از میز کارش فاصله بگیرد. دست هایش نیاز به استراحت دارند. رگ های قلبش، طاقت فشار ساعت ها ایستادن را ندارند. زندگی ناگهان برایش متوقف می شود.

یک ماه از آن روزها می‌گذرد و هربار از جلوی اتاق کارش رد می شود، چشمش به مجموعه نیمه کاره گل ومرغ می افتد. مجموعه ای که دشت ها و کویرهایش، هیچ وقت کامل نشدند و بوم ها، چشم انتظار آخرین رنگ ها هستند. بعد از چند دهه، کنار ایستادن و تماشاچی بودن، برایش ناشدنی است. به دانشگاه برمی‌گردد و دوباره در جمع دانشجویان، از تکنیک های نقاشی می‌گوید. او سال ها کار گرافیک کرد، نقاشی کشید، توی شیشه های مذاب دمید و مجسمه ساخت. بین دنیاهای متفاوت هنر سرک کشید. متوقف نشد و حالا دیگران از او انتظار دارند تا خودش را متوقف کند. هیچ اصولی را به شاگردانش منتقل نمی‌کرد، مگر آنکه با دست و ذهن خود آزموده باشد. روی تخت بیمارستان به همه این سال ها فکر می‌کرد. چشمانش را می بست و دوباره عطر رنگ را تصور می‌کرد. برای او زندگی، چیزی جز برگشتن به تابلوهای نیمه تمامش نبود و این همان نیرویی بود که از جوانی او را به حرکت وامی داشت؛ میل به تجربه کردن.

### آن سوی دشت خیال

جلال شباهنگی سال ۱۳۱۴ در تهران به دنیا آمد. از نوجوانی هنر برای او نه سرگرمی، بلکه انتخابی جدی و دانشگاهی بود. در جوانی برای تحصیل به آمریکا رفت. در دانشگاه ایالتی سن خوزه کالیفرنیا، تبلیغات گرافیکی خواند. سپس تحصیلاتش را در مقطع کارشناسی ارشد طراحی گرافیک و نقاشی معاصر ادامه داد و در سال ۱۳۴۶ فارغ التحصیل شد. اقامت در کالیفرنیا او را با آموزش مدرن هنر، امکانات تازه گرافیک و نگاه متفاوتی به فرم و رنگ روبه رو کرد. آنچه پس از بازگشت بر بوم هایش نشست، تقلیدی از منظره های غربی نبود. دانش آکادمیک را با حافظه بصری سرزمین خود همراه کرد. با دشت های باز، افق های کم حادثه، تپه های نرم، باغ ها، درختان منفرد و سکوتی که در بسیاری از مناظر ایران جریان داشت.

یک سال پس از پایان تحصیل، در سال ۱۳۴۷ به عضویت هیئت علمی دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران درآمد. ورود او به این دانشکده آغاز بیش از سه دهه تدریس مستمر بود. در مقام استاد و دانشیار، طراحی، رنگ، گرافیک و مبانی هنرهای تجسمی را آموزش داد و در کنار دانشگاه تهران، در دانشگاه ها و مراکز آموزشی دیگر تدریس کرد. او عضو شورای تحصیلات تکمیلی گروه هنرهای تجسمی دانشکده هنرهای زیبا و نماینده دانشگاه تهران در برنامه ریزی دروس هنر وزارت علوم بود. نخستین نمایشگاهش را در سال ۱۳۴۹ در دانشگاه برکلی آمریکا برگزار کرد.

دو سال بعد آثارش در تالار قندریز تهران به نمایش درآمد. تالاری مهم در تاریخ هنر نوگرای ایران که شماری از تجربه های جدی و مستقل نقاشی معاصر در آن عرضه شد. او در گرافیک تحصیل کرده بود و آثار نقاشی اش نیز نشانه های همین آموزش را حفظ کردند. سادگی در آثار او، نتیجه کنارزدن عناصر اضافی بود تا آنچه باقی می ماند، با وضوح بیشتری دیده شود.

### خالق شیشه هایی با جریان سیال نور

شباهنگی را با دشت ها و کویرهایش شناختند. در تابلوهای او طبیعت از شلوغی تهی می شد. انسان اغلب در این چشم اندازها حضور نداشت، اما غیبت او به معنای مرگ طبیعت نبود. زیر پوست دشت های آرام شباهنگی، زندگی جریان داشت. باغ، دشت و درخت به نشانه های تکرارشونده آثار او تبدیل شد. عناصری که هم از طبیعت عینی می آمدند و هم به فضای ذهنی نقاش راه می بردند. مرتضی ممیز معتقد بود شباهنگی حلقه ای گم شده میان طبیعت سازی ایرانی و فضای مدرن نقاشی جهان را ساخته است. شباهنگی در کویر نماند. به سراغ گل ومرغ رفت. موضوعی ریشه دار در نگارگری، کتاب آرایی، قلمدان سازی و نقاشی تزئینی ایران. گل ها و پرندگان او، با وجود پیوندشان با سنت، تکرار نسخه های قدیمی نبودند. رنگ، ترکیب بندی و خلاصه سازی فرم ها، آن ها را به تجربه ای معاصر تبدیل می‌کرد. تجربه دیگرش با آتش و شیشه شکل گرفت. ماده گداخته در انتهای لوله قرار می‌گرفت و با چرخش، دمیدن و هدایت دستان او فرم پیدا می‌کرد. شباهنگی این هنر را در ایران و مورانو، جزیره مشهور شیشه‌گری ونیز، دنبال کرد. نقاشی روی بوم ثابت می ماند اما شیشه با تغییر زاویه نگاه و تابش نور، چهره دیگری نشان می داد. «نقاشی های جلال شباهنگی» با مقدمه مرتضی ممیز، «صور خیال»، «خلاقیت در رنگ»، «درک رنگ و نور» «اصول طراحی سه بعدی» از آثار مکتوب او بودند. در سال های بعد، یکی از منظره های او بر نمای ساختمان فرهنگستان نشست. دشتی آرام که از مقیاس بوم بیرون آمد و بخشی از سیمای شهر شد.

شباهنگی سرانجام در ۲۶ مرداد ۱۴۰۲ رهسپار دیار باقی شد. چه کسی می داند؟ شاید آنجا ساکن یکی از همان دشت های باز با افق های آرام و بی حادثه شده باشد.

چند نمونه از آثار استاد فقید جلال شباهنگی

### منظومه ای از روابط موزون در جهان رنگ ها

آثار جلال شباهنگی تجلی پیوند میان مفاهیم ذهنی و فرم های عینی است. او با بهره‌گیری از نمادهایی چون باغ، دشت، درخت و استفاده از تکنیک «الوارهای رنگی»، ریتم و ساختاری ویژه در پرسپکتیو خلق می‌کرد که نشان دهنده نگاه عمیق او به ارزش درونی عناصر است.

هنر او بیانی شاعرانه، دراماتیک و وفادار به اصالت های سرزمینی است که جهان را از دریچه ای عاطفی و موزون بازنمایی می‌کند. اما این ها، جنبه های عملی این نقاش و مؤلف سرشناس هنر است. شباهنگی در کتاب «درک رنگ و نور»، عصاره دانش و تجربیات زیسته خود را در اختیار هنرجویان و علاقه مندان هنر نقاشی قرار داد. این کتاب فراتر از یک متن آموزشی ساده، پژوهشی جامع در باب ماهیت فیزیکی و روان شناختی رنگ هاست که با هدف ارتقای سواد بصری و درک عمیق تر از تعامل نور و رنگ به رشته تحریر درآمده است. به طور کلی، منظومه فکری و هنری شباهنگی، ترکیبی از شهود شاعرانه در نقاشی و دقت پژوهشی در مبانی نظری هنر است.

کتاب «درک رنگ و نور» سال ۱۳۹۳ از سوی انتشارات ژاله روانه بازار کتاب شد که با استقبال هنرمندان و دانشجویان هنر نقاشی در ایران روبه رو شد.

کوچه

# مهندسی ترور در چهار لایه!

غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

منبر خود یک رسانه است، دیرپا و همچنان مؤثر. وقتی اهل دانشی پای به پله های منبر بگذارد، سخنش هم راه می‌گشاید. فرصت شنیدن سخنانی از این دست روزی این قلم شد در شنیدن سخن از عالمی که با بازخوانی عبارت مشترک در زیارت امام حسین(ع) و امام رضا(ع) که می فرماید: «قَتَلَ ا... مَنْ قَتَلَکَ بِالْأَیْدی وَ الْأَلْسُن؛ خدا بکشد کسانی که تو را با دست ها و زبان هایشان کشتند.» به تحلیل وضعیت امروز پرداخت. من هم با تأثیر از آن تحلیل به این تحریر رسیدم؛ «ترور» را همواره به معنای حذف فیزیکی یک فرد برای دستیابی به هدف های سیاسی معنا کرده ایم، اما در عصر «جنگ های شناختی»، معنای ترور دگرگون شده و از میدان خون و باروت، به میدان «معنا» و «ادراک» کوچ کرده است. امروز، ما با نوعی از «ترور سیستماتیک» روبه رو هستیم که هدف آن، نه کشتن یک کالبد، بلکه «نابودسازی ساختار حقیقت» و «تخریب پیوند اجتماعی» است. آنچه امروز در جامعه ایران با تلاشی هدفمند، حالا با هر نیت، شاهد هستیم، فراتر از تضادهای سیاسی معمول، یک مدل سازی انشقاق بر پایه چهار لایه ترور است. اول، ترور شخص است. این ابتدایی ترین سطح از ترور است که دشمن خود انجام می دهد چنان‌که در جنگ دوازده روزه و جنگ چهل روزه خود با بمب و موشک انجام داد. حذف فیزیکی یک فرد برای ایجاد خلأ قدرت یا ایجاد هیجان اجتماعی برای فروپاشی ساختار، اما در استراتژی های مدرن، ترور شخص تنها یک «ابزار محرک» است تا بتوان لایه های بعدی را فعال کرد. در گام دوم، با «ترور شخصیت» روبه رو هستیم. در اینجا، هدف، اعتبار اجتماعی و «سرمایه اخلاقی» فرد است. با استفاده از «روایت های مخدوش» و «ارتباطات آلوده به دروغ»، تلاش می شود تا فرد از جایگاه «نماد ارزش» به جایگاه «متهم» نزول کند. این تخریب نمادین است اما بی‌گناه ترین افراد را هم از میدان اثرگذاری بیرون می راند و کشور را از ظرفیت وجودشان محروم می‌کند. لایه سوم ترور هم «ترور شاخص» است و بی اعتبارسازی معیارها. هدف در اینجا، نه یک فرد، بلکه «یک شاخص» یا «یک معیار ارزشی» است. وقتی گروه هایی تلاش می‌کنند «ایمان»، «ولایت»، «عدالت» یا «ایثار» را به عنوان مفاهیمی که با «منافع شخصی» گره خورده اند معرفی کنند، در واقع در حال «ترور شاخص ها» هستند. این کار با هدف این است که جامعه، «معیارهای درست سنجش» را از دست بدهد. وقتی شاخص های درست، بی اعتبار شوند، جامعه دیگر نمی تواند میان «حق» و «باطل» تمایز قائل شود. آخرین گام هم «ترور تشخیص» است. این خطرناک ترین و نهایی ترین لایه است که به آشفتگی شناختی منجر می شود. این هم هدف نهایی دشمن در ایجاد انشقاق و اختلاف است. یعنی رسیدن به وضعیتی که در آن، توانایی تفکیک درست و نادرست در ذهن مخاطب، از بین برود. وقتی «ترور تشخیص» رخ می دهد، فرد جامعه دچار نوعی «بی تفاوتی معرفتی» یا شک در همه چیز می شود. در این حالت، او نمی تواند حقیقت را تشخیص دهد. عملا جامعه به یک توده پذیرا و فاقد قدرت قضاوت تبدیل می شود. آن وقت می توان هر روایت برساخته را به عنوان یک حقیقت به او قبولاند و عملا فریب سیاسی را دامن گستر کرد. آنچه امروز در جامعه با تلاش برخی گروه ها برای تعمیق اختلاف، باز هم تأکید می کنیم، با هر نیت، می بینیم، یک «مدل سازی مهندسی شده» است. این فرایند با استفاده از ترور شخصیت مسئولان و فعالان خدمتگزار، عملا قدم اول دشمن در ترور اشخاص و رهبران و فرماندهان و دانشمندان را کامل می‌کند. در این هم متوقف نمی شود که با «ترور شاخص ها» بی اعتبار کردن ارزش های ملی و انقلابی را رقم می زند تا در نهایت به هدف اصلی خود یعنی «ترور تشخیص» دست یابد. هدف این گروه ها، ایجاد یک «جامعه بی معنا» و «مردم بی تشخیص» است؛ جامعه ای که در آن، هیچ‌کس نمی داند کجا باید ایستاد و از چه چیزی دفاع کرد. چنین مردمی را می شود به هر سمت برد و هر سخنی را هم از گلویشان فریاد کرد. هوشیار باشیم و بدانیم که ما در برابر یک «جنگ شناختی» هستیم که در آن، میدان نبرد، ذهن مخاطب است. مقابله با این موج انشقاق، تنها با تقویت توان تشخیص و بازگشت به اعتبار منابع ممکن است. باید بدانیم که وقتی «تشخیص» را از ما می‌گیرند، در واقع «آینده» را از ما می دزدند. حفظ «قدرت تشخیص» در برابر این ترورهای چندگانه، تنها راه بقای عقلانیت جمعی و حفظ «وحدت ملی» در برابر توطئه های طراحی شده گوناگون است. باری، ما فقط با دست های آلوده به ترور روبه رو نیستیم با زبان ها و تریبون ها و قلم هایی نیز روبه رویم که در دایره طراحی شده توسط دشمن دارد از ما تلفات می‌گیرد. هوشیار باشیم. این مهم ترین ویژگی اهل ایمان و انقلاب است.